

در گفت و گو با غمگین ترین زندانی عنوان شد

سر نوشت شوم دختر یک اعدامی افیونی



گروه حوادث: مرد اعدامی وقتی شنید دخترش خودکشی کرده است هیچکس جز خودش را گناهکار این سر نوشت ندانست.

او پنج سالی می‌شود در زندان است حکم اعدامش صادر و تایید شده است، اما غم دل او از مرگ بر بالای چوبه دار نیست این سوداگر مرگ دختر دوست داشتنی‌اش را از دست داده است و حالا غمگین ترین زندانی به حساب می‌آید.

تعمیب و گریز جاده‌ای

تابستان سال ۹۲ بود پلیس گزارشی دریافت کرد که نشان می‌داد گروهی سوداگر مرگ با یک زانتیای نقره‌ای رنگ در جاده به سمت شهر کوچکی در حرکت هستند.

بلافاصله عملیات مهار در دستور کار قرار گرفت و تیم‌های پلیسی وارد عمل شدند تا این افیونی‌ها را دستگیر کنند.

دستور ایست

هنوز نیم ساعت از اجرای طرح مهار نگذشته بود که راننده زانتیای در تیر رس

جاسازی شده بودند کشف کردند و مشخص شد حدود ۱۲۳ کیلوهرئین در حال قاچاق بود.

حکم اعدام

تجسس‌ها نشان داد دو مرد به نام‌های محسن و ناصر ۴۸ و ۳۵ ساله از سوداگران مرگ هستند که با آگاهی عضو باند قاچاقچیان مواد مخدر شده‌اند. محسن در بازجویی‌ها گفت: قرار بود این مواد را به تهران برسانیم اصلا فکر نمی‌کردیم در اطراف یک شهر کوچک لورفته باشیم.

وی افزود: ما مأمور جابه‌جایی مواد را داریم و در ازای آن پول می‌گیریم. ناصر هم گفت: نه می‌دانیم از چه کسی این میزان مواد را در کرمان تحویل گرفته‌ایم و نه می‌دانیم چه کسی در تهران از ما تحویل می‌گرفت همه کارها سری بود حتی پول به حسابمان واریز نمی‌شد و نقدی به دستمان می‌رسید. این دو مرد افیونی پس از محاکمه در دادگاه انقلاب هردو بواسطه سنگین بودن محموله‌ها روئین به دست آمده‌از زانتیای سوداگران مرگ محسن و ناصر را به اعدام محکوم کرد.

تایید حکم

با اعتراض دو اعدامی به میزان مجازاتشان پرونده آنها به دیوانعالی کشور ارجاع داده شد و قضات تبه بعد از بررسی تخصصی پرونده حکم مرگ محسن و ناصر را تایید کردند و قابل اجرا دانستند.

خودکشی دختر ۲۰ ساله

وقتی ماجرای خودکشی دختر ۲۰ ساله‌ای به نام محبوبه به پلیس مخابره شد تجسس‌ها نشان داد این دختر با خوردن قرص زیاد شبانه در اتاقش خودکشی کرده و مادرش صبح با جسد او مواجه شده است. تحقیق از مادر محبوبه باز ششومی را فاش کرد پدر خانواده به نام محسن از قاچاقچیان مواد مخدر بود که در آستانه اعدام قرار داشت و چون وضعیت مالی مناسبی نداشتند محبوبه برای کار کردن بیرون از خانه می‌رفت که همین باعث شده بود در دام مردی شیطان صفت بیفتد. بررسی‌های مأموران فاش کرد

محبوبه بخاطر سر نوشت شومش دچار افسردگی شدید شده بود و از ترس بی‌آروبی خودکشی کرده بود.

گفت و گو با مرد اعدامی

محسن وقتی شنید محبوبه چه سر نوشتی داشت و خودکشی کرده است دیگر از اعدام شدن خودش ناراحت نیست و خودش را مستحق این مجازات می‌داند.

این مرد ناراحت ترین زندانی به حساب می‌آید و همسولوی‌هایش آن روز ملاقات را از یاد نبرده‌اند که انگار روز اعدام محسن بود:

از ۲۰ سالگی بگو؟

چیز زیادی خاطر من نیست فقط می‌دانم مرد سالمی بودم حتی سیگار نمی‌کشیدم رفیق باز هم نبودم سرم توی کار خودم بود.

چه کار می‌کردی؟

در مغازه پدرم که بفال بود کار می‌کردم و درآمد خوبی هم داشتم.

کی از دواج کردی؟

خیلی زود ۲۲ ساله بودم که با دوست خواهرم از دواج کردم.

همدیگر را دوست داشتید؟

دوست نبودیم او را در مخازه پدری‌ام دیده بودم دختر نجیبی بود و خانواده خوبی داشت وقتی خواهرم پیشنهاد داد با دوستش از دواج کنم پذیرفتم.

مشکل مالی داشتی؟

اصلا مشکل نداشتم زندگی‌مان خوب بود.

پس چه شد؟

۶ سال از ازدواجمان گذشته بود محبوبه بهترین شادی زندگی‌ام بود ناگهان پدرم در همان مغازه سکنه کرد و خدایا مرز شد بزرگ‌ترین لطمه‌ای که می‌شد به خانواده‌مان وارد شود همین بود اما ۵ روز نشده بود مادر هم خدایا مرز شد و همه ما تحت تاثیر قرار گرفتیم و مدتی زندگی‌مان تعطیل شد.

افسرده شدی؟

داغون شدم اما همسرم هوایم را داشت و سر پاموندم.

پس چه شد قاچاقچی شدی؟

خودم هم نمی‌دانم وقتی

دامادهایمان خواهرانم را تحت فشار گذاشتند تا رتبه پدری‌شان را بگیرند من همه دار و ندارم را باختم با کمی پول که به دستم رسید یک ماشین خریدم و شدم مسافرکش بین شهری همه‌اش تا اینکه تصادف کردم خوابم پرده بود و یکی از مسافرانم در گذشت و من زندانی شدم.

مگه بیمه نبود ماشین؟!

بوده‌ی راداد اما ماشینم داغون شده بود و من دیگر پولی برای نداشتم ماشین را روبراه کنم مجبور شدم ماشین اورا قی را بفروشم و بعد از آن دیگر بی‌پول شدم مستاجر بودیم چند ماهی با پول فروش ماشین و طلاهای زنم زندگی گذشت تا اینکه دیگر آه در بساط نماند و من به هر دری زدم وای برای خرید ماشین بگیرم نشد چون هیچ ضامنی نداشتم.

همین باعث شد قاچاقچی شوی؟

بیکار بودم که ناصر نزد آمد او هم مثل من مسافرکش بین شهری بود و هم‌دیگر را می‌شناختمیم او پیشنهاد داد یک کار نان و آبدار داشته باشیم در واقع ناصر با قاچاقچیان از قبل کار می‌کرد و وقتی شنیدم فقط راننده‌ام و چون سختی خیلی کشیده بودم چشم بسته پذیرفتم.

خطر نداشت؟

پول خوبی داشتم!

پشیمانی نداشت؟

تا وقتی دستگیر شدم اصلا پشیمان نبودم چون خنده‌های زن و بچه‌ام برای من مهم بود اما پول‌های کثیف خیلی دوام نیاورد و هنوز دو سالی در زندان نبودم که وضعیت مالی زن و بچه‌هام بهم ریخت و من هم هیچ پس اندازی نداشتم.

چرا؟

پول برکت نداشت البته خودم آلوده قمار هم شده بودم چون پول زیادی داشتم قمارهای سنگین می‌کردم و همیشه با وجود رفاه در زندگیمان دستم خالی بود.

چند بار قاچاق کردی؟

یادم نمی‌آید خیلی بار بود.

چند بار پلیس دنبالتان کرد؟

فقط همین یکبار که دستگیر شدیم.

روز دستگیری چه شد؟

جایی ایست بازرسی بود که هیچ وقت نبود فهمیدیم خطرناک است وقتی دستور ایست دادند فهمیدیم لورفتیم و من پشت فرمان با سرعت حرکت کردم وقتی صدای شلیک آمد ترسیدم و فرمان از دستم در رفت و به گارد ریل برخوردیم کم مانده بود بمیرم وای کاش می‌مردم.

چرا؟

راحت تر بودم نه گریه‌های زن و بچه‌هایم را می‌دیدم و نه خودکشی دخترم را!

چندتا بچه داری؟

سه تا که یکی دختر بود و خودکشی کرد و دو تا پسر هستند که درس می‌خوانند.

از خودکشی دخترت بگو؟!

محسن به گریه می‌افتد:

محبوبه خیلی دختر خوبی بود وقتی زندانی شدم و وضع مالی‌شان بد شد انگار می‌رود سر کار در آنجا با مردی آشنا می‌شود که شغل بهتر با حقوق بالاتری به او پیشنهاد می‌دهد و دخترم ناخواسته در دام می‌افتد و شنیدم نیت ششومی در میان بود و دخترم از ترس بی‌آبرویی خودکشی می‌کند.

شنیدم برای خاکسپاری‌اش نرفتی؟

من خجالت می‌کشتم نمی‌توانستم بروم من شرمندهاش هستم در زندان مرتب کابوس می‌بینم من مستحق مرگ هستم و مرگ دخترم تاوان سختی بود بخاطر کارهایم خیلی فکر می‌کنم چیه خانواده‌هایی را ویران کرده‌ام و پایید مجازات شوم.

قرار است اعدام شوی؟

می‌دانم و منتظرم زود بمیرم. باید کار دیگری پیدا می‌کردم اما من وسوسه شدم و بد تاوانی دادم.

نگران مرگ نیستی؟

اصلا الان هم مرده‌ام.

حرف آخر؟

حرفی ندارم.

اخبار حوادث

راز گشایی از قتل هولناک در جاده جنگلی

راز قتل هولناکی که در آن مردی نوشه‌ری کشته شده بود فاش شد.

اواخر بهمن ماه امسال جسد سوخته یک مرد داخل وانت پیکان آتشین در جاده جنگلی در محدوده روستای ککشسرا در حوالی کمر بندی نوشهر-چالوس پیدا شد.

بررسی‌ها نشان داد این مرد ابتدا با چاقو کشته شده و بعد جسدش به آتش کشیده شده است. خیلی زود هویت مقتول به اسم (الف. ج. اهل جویبار و شاسل در حرفه جمع آوری ضایعات را شناسایی شد.

تیمی از زبده ترین کارآگاهان امور جنایی با انجام اقدامات خاص و پیچیده، ردیکی از مجرمان سابقه دار به هویت (ع. غ.) را به دست آورده و وی را دستگیر کردند.

متهم در کمتر از یک هفته لب به اعتراف گشود و به قتل اعتراف و انگیزه خود را از انجام این جنایت اختلافات شخصی با مقتول عنوان کرد.

راز شوم داماد نزد عروس لورفت

یک مرد با شناسنامه دوست مُرده اش می‌خواست داماد شود که رازش فاش شد.

یک مرد که با شناسنامه جعلی قصد از دواج با یک خانم را داشت با اقدام هوشمندانه کار شناسان اداره تشخیص هویت پلیس دستگیر شد.

در پی مراجعه مرد جوانی به اداره تشخیص هویت پلیس آگاهی استان اصفهان به منظور اخذ سوپوشینه، مأموران متوجه هویت جعلی وی شدند. این مرد وقتی متوجه بر ملا شدن راز خود شد در یک فرصت مناسب اقدام به فرار کرد که بلافاصله کارآگاهان دستگیری وی را در دستور کار قرار دادند.

کارآگاهان با انجام تحقیقات علمی و تخصصی محل سکونت متهم را شناسایی و طی عملیاتی با هماهنگی مقام قضایی وی را دستگیر و به پلیس آگاهی استان منتقل کردند.

در بررسی‌های صورت گرفته مشخص شد متهم دارای سه فقره سابقه کفیری در زمینه جعل و سرقت است. متهم در اعترافات خود عنوان کرد شناسنامه متعلق به دوست وی بوده که در سال ۸۳ فوت کرده و باتوجه به عدم ابطال شناسنامه با الصاق عکس خود به جای صاحب آن، طی این مدت از هویت او استفاده می‌کرد.

این فرد قصد داشت با همین هویت جعلی اقدام به ازدواج کند که با هوشمندی مأموران در انجام عمل متقلبانه خود ناکام ماند.

رهایی از اعدام یک قاتل در اراک

یک زندانی محکوم به قصاص با گذشت اولیای دم، در زندان مرکزی اراک در آستانه اجرای حکم به زندگی بازگشت.

به نقل از روابط عمومی زندان مرکزی و به گفته رضا مودن سرپرست این زندان، با حضور و مداخله واحد مددکاری و پیگیری‌های قبلی گروه سفیران نجات این زندان، زندانی یادشده که به جرم قتل عمد مدت دو سال و شش ماه سال در زندان به سر می‌برد؛ با گذشت اولیای دم در آستانه اجرای حکم قصاص به زندگی بازگشت.

دسیسه زوج تبهکار تهرانی برای کارگاه رنگ‌سازی

سرکلانتر سوم پلیس پایتخت، با اشاره به دستگیری کارمند فروش یک کارگاه رنگ‌سازی، گفت: این متهم با همدستی همسرش رنگ‌های صنعتی را از شرکت می‌دزدید و زیر قیمت بازار به صافکاران می‌فروخت.

سررنگ «علی کارخانه» گفت: با شکایت مسئولان یک کارگاه رنگ‌سازی در خصوص سرقت مقدار زیادی رنگ از انبار این کارگاه، تیمی از مأموران کلانتر ۱۴۸ انقلاب به بررسی موضوع پرداختند.

این مقام انتظامی عنوان داشت: در بررسی‌های انجام شده مشخص شد که یک زوج که در این شرکت مسئول فروش رنگ‌های صنعتی هستند هر از گاهی با سرقت رنگ‌های صنعتی، آنها را به یک مالخر فروخته و این مالخر رنگ‌های مسروقه را زیر قیمت بازار به تعمیرگاه‌های خودرو صافکاران می‌فروشد. وی افزود: با به دست آمدن این سرخ، زوج کارمند بخش فروش دستگیر و به کلانتری منتقل شدند که طی بازجویی‌های انجام شده به جرایم خود اعتراف و مالخر اموال مسروقه را به پلیس معرفی کردند که در یک عملیات ضربتی این متهمان نیز دستگیر و به جرم خود اعتراف کردند.

گفتم که کف‌زنی مشکلی نیست و اجازه می‌دهم خودشان مسیرشان را انتخاب کنند، البته از کف‌زنی هم پول خوبی به جیب می‌زنند.

چرا در شروع مصاحبه قصد نداشتی صحبت کنی؟

خوب هر چه بگویم به ضررم است اما وقتی دیدم پرونده‌ام با جزئیات به شما گفته شده تصمیم گرفتم حرف بزنم.

طعمه‌ها یست را چطور شناسایی می‌کردی؟

از دو توریست کف‌زنی کردم و دیگر طعمه‌هایم نیز به صورت خیلی اتفاقی شناسایی می‌کردم.

بیشتر طعمه‌ها یست پول زیاد داشتند، اتفاقی بود؟

خوب در جلوی بانک یا صرفای‌ها می‌رفتم و بیشتر به سراغ افراد شیک پوش می‌رفتم، البته گاهی اوقات نیز هیچ پول از طعمه‌هایم به دست نمی‌آمد.

آزادشوی دوباره کف‌زنی می‌کنی؟

نمی‌دانم، هنوز تصمیم نگرفتم چه برنامه‌ای برای آینده‌ام دارم و فقط می‌خواهم زودتر آزاد شوم.

چرا برای فروش دلارها به تهران سفر می‌کردی؟

چون می‌دانستم پلیس برای شناسایی من به سراغ صرفای‌های شهرمان می‌رود و دوربین‌های آنها را بررسی می‌کند و با توجه به اینکه سابقه‌دار هستم خیلی زود شناسایی می‌شدم به همین خاطر به تهران می‌رفتم که شناسایی نشوم اما به فکر دوربین‌های مدار بسته محل‌های دستبرد نبود چون دیده نمی‌شدند یا از دید من پنهان مانده بودند. بنا به این گزارش، سارق شیک پوش برای تحقیقات بیشتر در اختیار مأموران پلیس قرار دارد.



من برای کف‌زنی گاهی اوقات به شهرهای خارجی می‌روم به همین خاطر زبان انگلیسی را یاد گرفتم و توانستم در این مدت به زبان انگلیسی تسلط پیدا کنم.

تحصیلات؟

سیکل

چرا درس نخواندی؟

درس خواند زیاد مهم نیست و برای ما پول داشتن مهم است.

ناکی قصه‌داری کف‌زنی کنی؟

راستش را بخواهید دیگر خسته شدم، درست است که زندان رفتن زیاد مهم نیست ولی هیچکس از زندان رفتن خوشش نمی‌آید.

چطور کف‌زنی می‌کنی؟

خیلی راحت وقتی به بهانه‌های مختلف پول‌هایتان را شروع به شمارش می‌کنم در این صحنه با سرعت بالا پول‌هایتان را سرعت می‌کنم و این در حالی است که شما متوجه موضوع نمی‌شوید.

چرا دنبال یک کار درست نمی‌روی؟

خوب کاری جز کف‌زنی بلد نیستم.

اجازه می‌دهی فرزندان‌ت هم کف‌زن و سارق شوند؟

پایان کف‌زنی‌های شیداشیک پوش

در طایفه این مرد از کودکی آموزش سرقت می‌دهند

گروه حوادث: مرد فیوجی با شیک پوشی و چرب‌زبانی، طعمه‌هایش را غافلگیر کرده بود به شیوه کف‌زنی پول‌های زیادی به جیب زد.

چندی قبل یک توریست برای دیدن آثار باستانی و محل‌های دیدنی به ایران سفر کرده بود و زمانیکه قصد ورود به یکی از خانه‌های تاریخی را داشت مرد شیک پوشی جلوی راهش را گرفت و در حالیکه به زبان انگلیسی مسلط بود شروع به صحبت کرد. توریست جوان خیلی زود با مرد شیک پوش ارتباط برقرار کرد و با هم دوست شدند در این زمان کوتاه مرد شیک پوش ادعا کرد که دلاره‌های تقلبی زیاد شده و از توریست جوان خواست پول‌هایش را در اختیار او قرار دهند تا آنها را بررسی کند. توریست جوان که به حرف‌های مرد شیک پوش اعتماد کرده بود دلارهایش را در اختیار مرد شیک پوش قرار داد و این جوان فریبکار در برابر چشمان توریست جوان شروع به شمارش دلاره‌ها کرد و آنها را بررسی کرد و سپس در اختیار پسر جوان قرار داد و بعد از لحظاتی با خداحافظی از مرد خارجی جدا شد.

مرد جوان بعد از رفتن مرد شیک پوش کمی به رفتارهای او مشکوک شد و بار دیگر شروع به شمارش پول‌هایش کرد که متوجه شد تعداد زیادی از دلارهایش به سرقت رفته است.

تحقیقات پلیسی

توریست جوان به اداره پلیس مراجعه کرد و از ماجرای گرفتار شدن در دام کف‌زنی مرد شیک پوش پرده برداشت. این مرد گفت: برای آمدن به این شهر بعد از توقف کوتاهی در تهران سوار تاکسی شدم و